



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

مرحوم محقق در بخش پایانی کتاب نکاح فروعی را تنظیم کرده است که بعد از او مرحوم علامه - که هم شاگرد ایشان بود و هم از او بهره‌های فراوانی برد - این را منظم‌تر ذکر کرده است. مرحوم محقق که این را در شرایع ذکر فرمودند علامه (رضوان الله تعالی علیه) در بخش پایانی کتاب نکاح تحریر چهارده مسئله را به صورت شفاف ذکر کردند و بعد از آن هم دو فرع اضافه کردند که غالب آن فروع در این روزها بحث شده است.<sup>۱</sup>

خلاصه فرمایش مرحوم علامه در تحریر جلد چهارم صفحه ۲۱ «الفصل السادس: فی النفقات و أسبابها ثلاثه: الزوجية و القرابة و الملك. فها هنا مطالب: المطلب الأول فی نفقة الزوجات و النظر فی مقامات»، آن وقت مقام اول در شرط وجوب نفقه است فرمود: «و فيه أربعة عشر بحثاً» که من نگاه کردم غالب این فروع چهارده‌گانه مطرح شده است ولو به صورت شمارش مطرح نشده است. فرع اول این است که زوجیت باید به عقد دائم باشد نه به عقد انقطاعی؛ فرع دوم این است که وجوب نفقه یا مشروط بر تمکین است یا ممنوع به نشوز است این را فرمودند مشروط به تمکین است و این تعبیر هم قبلاً از ایشان نقل شد و نقد شد که زن باید بگوید «سَلِّمْتُ نَفْسِي إِلَيْكَ» و همین عبارت مرحوم علامه در تحریر را فاضل اصفهانی (رضوان الله علیه) در کشف اللثام او هم همین طور گفت که

۱. شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ج ۲، ص ۲۹۲ «و من فروع التمکین ...»؛ تحریر الأحکام الشرعية علی مذهب الإمامية (ط - الحديثة)، ج ۴، ص ۲۱ - ۲۸ «و فيه أربعة عشر بحثاً».

زن باید بگوید «سَلِّمَتْ نَفْسِي إِلَيْكَ»<sup>۱</sup> در حالی که در آن روز اشاره شد چنین چیزی لازم نیست اگر ممنوع به نشوز باشد که حکم خاص خودش را دارد؛ فرع سوم این است که اگر شوهر غائب بود و غیبت او بعد از تمکین این زن بود، زن حق نفقه دارد و اگر قبل از تمکین بود نفقه ثابت نیست؛ فرع چهارم این است که اگر زوجه همراهه باشد و تمکین جا داشته باشد باید تمکین کند اما اگر خیلی کوچک باشد جا برای تمکین نیست قهراً نفقه هم در کار نیست؛ فرع پنجم این است که اگر زوج کبیر باشد زوجه صغیر باشد نفقه واجب نیست؛ فرع ششم این است که اگر زوجه مریض باشد نفقه او ساقط نمی‌شود و همچنین اگر رتقاء و قرناء باشد ممکن است او حق فسخ داشته باشد ولی نفقه ساقط نمی‌شود؛ فرع هفتم مسافرت است که مسافرت اگر واجب باشد نفقه ساقط نمی‌شود، اگر مستحب باشد با اذن باز هم نفقه ساقط نمی‌شود، اگر مستحب باشد بدون اذن باز هم نفقه ساقط نمی‌شود در طلیعه امر، چرا؟ برای اینکه گرچه زن نمی‌تواند بدون اذن برود، ولی مرد می‌تواند او را منع کند اگر منع کرد و او تمکین نکرد یا نشوز داشت آن وقت نفقه ساقط می‌شود؛ فرع هشتم در روزه مستحبی است؛ فرع نهم: «لو هربت منه كانت ناشراً لا نفقة لها» در آنها سخن از تمکین و عدم تمکین است اما در اینجا سخن از نشوز است؛ فرع دهم: «تثبت النفقة للزوجة سواء كانت مسلمة أو ذمیة أو أمة» که اگر نکاح دائم باشد و مشروع باشد حالا یا در اثر اینکه او مسلمان است یا در اثر اینکه ذمی است به هر حال نکاح مشروع است اما اگر نکاح مشروع نباشد که هیچ کدام از این آثار بار نیست؛ فرع یازدهم نکاحی که اول فسخ می‌شود مثل نکاح شغار و مانند آن، اصلاً جا برای مهر و نفقه و مانند آن نیست؛ فرع دوازدهم این است که نفقه بر حامل «تجب یوماً فیوماً» این طور نیست که مثلاً ماهانه حقوقی داشته باشد، «یوماً فیوماً» است، در حال عادی هم همین‌طور است نفقه «یوماً فیوماً» است نه نفقه ماهانه یا سالانه؛ فرع

۱. تحریر الأحكام الشرعية علی مذهب الإمامیة (ط - الحدیثة)، ج ۴، ص ۲۱؛ كشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحكام، ج ۷، ص ۵۵۷.

سیزدهم این است که «لو نفی حمل زوجه» اگر بگوید که این مال ما نیست متهم بکند برای اینکه از آن قذف نجات پیدا کند حکم لعان است و حکم لعان هم اگر شد نفی می‌شود و حکم نفی هم مشخص است که نفقه نیست؛ فرع چهاردهم این است که اگر طلاق رجعی بود و امارات حمل بود نفقه هست منتها نفقه مال زوجه است یا مال حمل، «علی اختلاف» بود که گذشت. این چهارده فرعی است که مرحوم علامه در تحریر ذکر کرده است غالب این فروع چهارده‌گانه در فرمایشات مرحوم محقق یا به صورت فرع اول و ثانی و ثالث ذکر شده یا در ثنایا و اثنای بحث اشاره کردند. عمده آن است که درباره زوجیت و قرابت و ملک یمین آنجا اتفاق واجب است اینجا نفقه واجب است. در تقدم و تأخر بحث است، یک؛ و در کیفیت ضمان هم بحث است، دو. امور مالی که بر شخص واجب می‌شود یک وقت است که باید این کار را بکند مثلاً اگر کسی نیازمندی را می‌بیند بر او واجب است که کمک بکند حالا اگر کمک نکرد معصیت کرد اما ذمه او مشغول باشد این چنین نیست مثلاً اگر محتاجی را دید که در زحمت است یا بیماری را دید که در زحمت است، رفع زحمت او و حفظ جان او واجب است اگر این واجب را انجام داد که «طوبی له و حُسن مآب» اما اگر این واجب را انجام نداد او بدهکار نیست.

پس یک سلسله احکام مالی است که فقط وجوب تکلیفی دارد، یک سلسله احکامی است که گذشته از تکلیف محض، وضعی هم هست نظیر خمس نظیر زکات و مانند آن و یک سلسله احکام تکلیفی آمیخته با وضع است نظیر نفقه نسبت به زوجه، اما نفقه نسبت به قرابت تکلیف محض است، نفقه نسبت به اُمه تکلیف محض است و مانند آن که اینها را باید در این جلسه بحث کنیم.

پس در مسائل مالی یک وقت تکلیف محض است مثل کسی که بیمار است و در زحمت است یا جان کسی در خطر است، واجب است که او را نجات بدهد اگر انجام نداد معصیت کرد این طور نیست که ذمه او مشغول باشد

بدهکار باشد از مال او بگیرند به بیت‌المال بدهند، این طور نیست یک تکلیف محض است. بخش دوم یک سلسله مسائل مالی است که تکلیف با وضع همراه است مثل خمس، زکات چه زکات فطر و چه زکات مال به هر حال بدهکار است این مال را باید بپردازد، این طور نیست که اگر معصیت کند دیگر در ذمه او مال نباشد منتها طرح مسئله نفقه زوجه بعد از اینکه مسئله خمس و زکات و مانند آن روشن شد اینجا هم روشن می‌شود آنجا چون بحث مبسوط کردند در اینجا هم این بحث را اشاره می‌کنند که چه نحوه این تکلیف مالی به عهده زوج است، نحوه آن هم از جریان خمس و زکات و مانند آن بدست می‌آید.

پس قسم اول تکلیف مالی، حکم تکلیفی محض است «بلا وضع»، قسم دوم که تکلیف شرعی با وضع همراه است مورد غضب است و مانند آن، اگر کسی غضب کرد این «عَلَى الْيَدِ مَا أَخَذَتْ حَتَّى تُؤَدِّيَ»<sup>۱</sup> ضمان آور است منتها مستحضرید ضمان در اسلام به دو قسم است: ضمان ید است و ضمان معاوضه؛ ضمان معاوضه در بیع است اجاره است و در سایر عقود است که انسان مالی را در برابر مالی می‌دهد یا خدمتی را در برابر مالی ارائه می‌کند اینجا ضمان، ضمان معاوضه است یعنی انسان چیزی را که ضامن است در برابر عوض ضامن است، این ضمان، ضمان معاوضه است و مربوط به قرارداد آنها است. یک بخش ضمان ید است نه ضمان معاوضه؛ مال مردم را گرفت غضب کرد و مانند آن، در اینجا عوض و معوضی در کار نیست اگر دست او بر مال مردم آمد که این ید، ید حرام است، این ید، ید ضمان است که اگر عین موجود است خود این عین را باید برگرداند، نشد مسئله مثل و قیمت مطرح است، مثل و قیمت در ضمان معاوضات نیست در ضمان بیع و اجاره و صلح و مضاربه و مزارعه و مانند آن نیست، در آنجا عقد است و عوض دارد. در عقود، ضمان، ضمان معاوضه است نه ضمان ید، در مسئله غضب و

۱. فقه القرآن، ج ۲، ص ۷۴.

مانند آن ضمان ید مطرح است که این شخص عین را باید بدهد، وقتی عین از بین رفت باید بدل آن را بدهد اگر مثلی است مثل و اگر قیمی است قیمت. در ضمان ید جای مثلی و قیمی است اما در ضمان معاوضه قرارداد است هر چیزی که قرارداد کردند؛ گاهی قیمت مساوی با ثمن است، گاهی بیشتر است و گاهی کمتر است «علی ما تراضیا». پس ضمان یک وقتی ضمان معاوضه است مثل عقود و یک وقتی ضمان، ضمان ید است مثل غصب و مانند آن منتها «عَلَى الْيَدِ مَا أَخَذَتْ حَتَّى تُؤَدِّيَ»، ظاهر این تعبیر نورانی این است که آنچه را انسان گرفت ید عهده‌دار همان است؛ اگر عین موجود است این شخص بخواهد مثل آن را بدهد یا قیمت آن را بدهد آن آقا راضی نمی‌شود و حق هم با او است چون روایت دارد که «عَلَى الْيَدِ مَا»، همان چیزی را که «أَخَذَتْ» به عهده ید است و اگر چنانچه قیمی بود یا مثلی بود، این شیء مادامی که هست مال مردم را گرفت در تحت او است، عین آن مال بر عهده او است که واجب است، تکلیف به عهده او است مال به عین شخصی بر می‌گردد؛ مال به عین شخصی و تکلیف به ذمه، وقتی تلف شد اینکه آقایان می‌گویند اگر مثلی است مثل یا قیمی است قیمت؛ حالا در قیمت، قیمت «يوم الغصب» را باید داد «كما ذهب إليه بعض»، قیمت «يوم التلف» را باید داد «كما ذهب إليه بعض»، قیمت «يوم الأداء» را باید داد «كما ذهب إليه آخرون» که سه قول در مسئله ضمان ید است برای اینکه این «عَلَى الْيَدِ» چه چیزی را می‌خواهد بگوید؟ مربوط به استظهار فقها (رضوان الله علیهم) درباره همین «عَلَى الْيَدِ» است. این «عَلَى الْيَدِ مَا أَخَذَتْ» مادامی که عین موجود است ظاهر آن این است که خود عین تحت ید است و این شخص موظف است برگرداند؛ اما وقتی معدوم شد یک چیزی که جانشین آن است باید بیاید، این ید که نمی‌تواند بر معدوم باشد. این است که این بزرگان می‌گویند «يوم الغصب» معیار نیست البته مادامی که عین موجود باشد خود عین است اما اگر تلف شد معیار «يوم التلف» است نه «يوم الغصب» برای اینکه آن روزی که غصب کرد الآن آن عین

معدوم است، شیء معدوم که نمی تواند بر ذمه باشد، این است که قیمت «یوم التلف» می آید روی دست، «عَلَى الْيَدِ» همین قیمت «یوم التلف» است. قول سوم می فرمایند درست است که تلف شد ولی در «یوم التلف» که حق را ادا نمی کند، «یوم الأداء» که معیار است قیمت «یوم الأداء» معیار است و ظاهراً قیمت «یوم التلف» است برای اینکه مادامی که عین هست خود عین است و مادامی که تلف شد بدل عین، اگر مثلی بود مثل و اگر قیمی بود قیمت، آن تحت او است.

پرسش: ...

پاسخ: آن در خصوص غصب است که غاصب «يُؤْخَذُ بِأَشَقِّ الْأَحْوَالِ». این غاصب «يُؤْخَذُ بِأَشَقِّ الْأَحْوَالِ» اینها ناظر به همین تورّم و مسئله ازدیاد قیمت و مانند آن است؛ می گویند فرض کنید شخصی یکسال مالی را غصب کرده بود، این مال در این مدت به تعبیر نیشابوری یک فراز و فرودی داشت<sup>۱</sup> این مال در طی این یکسال قیمت نوسانی داشت بالا بود پایین بود، در تمام این مدت این ید، ید ضمان است برای اینکه مال مردم را گرفته است، آن وقتی که این مال به «أَعْلَى الْقِيمِ» رسید هم تحت ضمان است. پس ضمان تورّم و ازدیاد قیمت، این ید، ید ضمان است از این باید بپردازد، این است که می گویند غاصب مأخوذ به «أَشَقِّ الْأَحْوَالِ» است این است، اما این حرف بعضی از محققین ما (رضوان الله علیهم) است. نظر این است که این مال باید به قیمت «یوم التلف» باشد برای اینکه تا عین هست که خود ید است و روزی که عین تلف شد بدل می آید حالا تورّم هر چه است او قیمت «یوم التلف» را باید بپردازد. این مربوط به مسائل مالی در ضمان ید، ضمان معاوضه و مانند آن است.

۱. دیوان اشعار، عطار، غزل شماره ۳۳۷؛ «ز سرگشتگی زیر چوگان چرخ \*\*\* چو گویی ندانی فراز از فرود».

اما آنکه خود شارع مقدس آورد به نام خمس به نام زکات چند تا فرع دقیق است: یکی اینکه به ذمه تعلق می‌گیرد یا به عین، حالا که به عین تعلق گرفته است به نحو کسر مشاع است یا به نحو «کلی فی المعین»؟ اصل جریان کسر مشاع و «کلی فی المعین» در نسیه‌فروشی و در نقدفروشی است الآن این طبق‌داری که میوه‌ها را عرضه می‌کند یک وقتی شخصی سؤال می‌کند که میوه‌های این طبق چند است؟ می‌گوید فلان مبلغ، یک وقت است که می‌گوید این پاکت را بگیر خودت میوه‌ها را سوا کن، یک وقتی می‌گوید من باید سوا کنم، اگر خودت سوا کنی قیمت این مقدار است، من سوا کنم قیمت این مقدار است، فرق این چیست؟ فرق فقهی آن این است که اگر چنانچه من بخواهم سوا کنم تعیین آن جزء به عهده من است نه به عهده شما و اگر شما بخواهید سوا کنید از سنخ «کلی فی المعین» است، آن اولی هم «کلی فی المعین» است اما آن اجزایی که من انتخاب می‌کنم غیر از اجزایی است که شما انتخاب می‌کنید. این یک کیلو میوه از این طبق باید گرفته شود این یک کیلو کلی است مشخص نیست اما «کلی فی المعین» است مثل اینکه «أحد هذه الأفراد»، این «أحد هذه الأفراد» کلی به آن معنا که در منطق است که قابل صدق بر کثیرین باشد به آن صورت نیست این هم کثیرین است اما در این چیزی که در این طبق است یا در این مجلس است این «کلی فی المعین» است. شارع مقدس در جریان زکات که فرمود یک دهم یا یک بیستم که مربوط به کیفیت آبیاری است، اینجا خیلی از بزرگان آمدند فرمودند «کلی فی المعین» است، بعضی‌ها هم که خیلی احتیاط کردند گفتند که این کسر مشاع است این یک دهم است، یک دهم یعنی هر ذره‌ای که شما دست به آن بزنید یک دهم آن زکات است ولی در جریان خمس دقت بیشتری کردند بسیاری از این بزرگان در جریان خمس قائل به کسر مشاع هستند نه «کلی فی المعین». در جریان خمس که دارد ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ﴾<sup>۱</sup>

می‌گویند از ظاهر این آیه به دست می‌آید که کسر مشاع است یعنی هر جزئی که شما دست بزنید یک دهم آن برای امام است فتوای عده‌ای از بزرگان این است، این است که بعضی از متدینین وقتی شب سال مالی آنها شد بی‌اضطراب می‌آیند اجازه می‌گیرند. چند وقت قبل آقایی را دیدم که خیلی مضطرب است! گفت: حاج آقا امروز سال مالی من است شما باید به من یک هفته اجازه بدهید! برای اینکه بر اساس این فتوا که کسر مشاع است امروز در هر جزئی بخواهد دست بزنند یک دهم آن برای امام است من دیدم که خیلی مضطرب است این چه دیانتی است! خدا خدای اینهاست چه چیزی به اینها می‌خواهد بدهد مشخص نیست! فرمود «اللَّهُ مَوْلَانَا وَ لَا مَوْلَى لَكُمْ»<sup>۱</sup> با اینها که این طور ایمان آوردند در بهشت چه خواهد کرد معلوم نیست! این اگر «کلی فی المعین» باشد این شخص می‌تواند در مال تصرف کند اگر یک بیستم یا یک دهم آن ماند آن را به عنوان زکات می‌دهد اما وقتی «کلی فی المعین» نباشد کسر مشاع بود، این طور نیست. بعضی از روایاتی که در ضمن تفسیر آیه ﴿وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ﴾<sup>۲</sup> آنجا از امام سؤال می‌کنند که شیطان شریک مال مردم می‌شود درست است اما شریک اولاد بشود چیست؟ فرمود همین مهریه‌های نداده است، این ولد مشترک در می‌آید. ذیل این آیه نورانی ﴿وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ﴾ در تحقق نطفه این فرزند از مال غیر مخمس این می‌شود «و شارکهم فی الأولاد»! وگرنه مشارکت شیطان در اولاد یعنی چه؟ این است که وقتی سؤال کردند فرمود جواب این است.<sup>۳</sup> بنابراین اگر کسر مشاع باشد معنای آن این است هر جزئی را که دست بزنند یک پنجم آن سهم وجود مبارک حضرت است احتیاط بزرگان در خمس بیش از احتیاط در مسئله زکات است ولی مسئله نفقه زوجه نه از قبیل «کلی فی المعین» است و نه از قبیل کسر

۱. الإحتجاج علی أهل اللجاج (طبرسی)، ج ۱، ص ۲۷۴.

۲. سوره اسراء، آیه ۶۴.

۳. تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۹۹.



مشاع چون به ذمه تعلق گرفته است نه به عین، اگر به عین تعلق بگیرد به أحد انحاء باید ترسیم و تصویر بشود اما چون به ذمه تعلق گرفته است نه این است نه آن مثل دین است مثل اینکه آدم از کسی قرض گرفته است وقتی قرض گرفت فقط ذمه مشغول است کسر مشاع و مانند آن نیست مال درگیر نیست لذا می‌فرمایند نفقه زوجه چون به مال درگیر نیست زوجه حق ندارد بگوید که از آن مال بده یا از این مال بده، این مال را می‌خواهم یا آن مال را نمی‌خواهم، این طور نیست، بر عهده زوج است که تأمین کند.

حالا نفقه زوجه است و نفقه قرابت است و نفقه ملک یمین. این فرعی که مرحوم محقق (رضوان الله تعالی علیه) مطرح کردند این است که اگر وضع مالی خود شخص خوب نبود، اول حفظ نفس واجب است وقتی ندارد بر او واجب نیست این جزء حقوق است حقوق واجب نیست اگر دارد بر او واجب است که حق زوجه را هم پردازد نه با اینکه حق زوجه به عین تعلق می‌گیرد به أحد نحوین «کلی فی المعین» یا کسر مشاع، از آن باب نه بلکه به ذمه تعلق می‌گیرد و آنچه که بر زوج واجب است نفقه زوجه است نه صرف اتفاق و در تقدیم و تأخیر اگر ندارد نفقه زوجه هم واجب نیست حفظ نفس واجب است که خودش را حفظ کند اگر دارد فقط به مقدار یک نفقه، نفقه زوجه است نه نفقه فرزند، نفقه زوجه مقدم بر نفقه فرزند است زیرا نفقه فرزند حکم تکلیفی است ولی نفقه زوجه حکم وضعی است وقتی ندارد چکار کند؟! بر او واجب نیست. نفقه عمودین یعنی نفقه پدر و مادر و نفقه اولاد، اینها در مرحله سوم قرار دارد؛ اول حفظ نفس، بعد مسئله نفقه زوجه، بعد مسئله نفقه قرابت و فرق نفقه قرابت و نفقه زوجه هم «کما تقدم مراراً» این است که در جریان نفقه زوجه ذمه درگیر است و در نفقه قرابت فقط اتفاق واجب است. این فرع را مرحوم محقق (رضوان الله تعالی علیه) به این صورت ذکر می‌کند می‌فرماید: «الخامسة: قال الشيخ رحمه الله نفقة زوجة المملوك» آن است، بعد نفقه شخص مقدم بر نفقه قرابت است را اینجا ذکر می‌کنند

می‌فرمایند «الثامنة: نفقة الزوجية مقدمة على الأقارب فما فضل عن قوته صرفه إليها» پس «هاهنا أموراً ثلاثة»:

اول حفظ نفس که قوت خودش مقدم است، دو: «ما زاد عن قوته صَرَفَ إلى الزوجة» و اگر از نفقه زوجه اضافه آمد «صرفه إلى الأقارب». «الثامنة: نفقة الزوجية مقدمة على الأقارب»، «فما فضل عن قوته» معلوم می‌شود که اول حفظ نفس واجب است «صرفه إليها» به نفقه زوجه، «ثم لا يدفع إلى الأقارب إلا ما يفضل عن واجب نفقة الزوجة» اگر از نفقه زوجه چیزی زائد شد، به فرزند عمودین و مانند آن می‌رسد، نفقه زوجه چرا مقدم است؟ «لأنها نفقة معاوضة و تثبت في الذمة» در ذمه زوجه. بنابراین نفقه اقارب را ایشان می‌فرمایند بخش وسط نفقه است، نفقه عمودین فقط واجب است گرچه نسبت به جدّ و جدّه و مانند آن دو قول است و بعضی‌ها احتیاط کردند و گفتند احوط یا اقرب وجوب نفقه عمودین حتی مادر بزرگ و پدر بزرگ است ولی عده فراوانی گفتند که فقط نفقه پدر و مادر واجب است. «تجب النفقة على الأبوين والأولاد» این اجماعی است اما «و في وجوب الإنفاق على آباء الأبوين و أمهاتهم تردد» اظهر آن وجوب است. «و لا تجب النفقة على غير العمودين من الأقارب كالإخوة و الأعمام و الأخوال و غیرهم»<sup>۱</sup> منتها مستحب است. حالا اگر روایتی در این زمینه بود - إن شاء الله - خواهیم خواند.

«و الحمد لله رب العالمين»

۱. شرائع الإسلام في مسائل الحلال و الحرام، ج ۲، ص ۲۹۶.